

مالیاتی جای خالی مهدوی کیا را پر کرد!



مازیار بیژی
کارتنویست

سازمان امور مالیاتی کشور

آهنگ مالیاتی

شده‌اند. نمی‌شود که یکی را به خاطر کف پای صاف از سربازی معاف کرد ولی یک نفر دیگر را به خاطر پوست صاف و شفاف از مالیات معاف نکرد. یک گروه دیگر که از معافیت قانونی بهره می‌برند اهل بخیه هستند. بخیه هم از موارد قانونی اخذ معافیت است. کافی است تعداد بخیه‌های رو بدن‌تان از یک حدی زیادتر باشد تا براحتی معاف شوید. اهل بخیه با استناد به همین مورد خودشان را از دادن مالیات معاف می‌کنند. اما از این موارد قانونی که بگذریم احتمالاً عده‌ای از این ۴۰ درصد هم هستند که معافیت‌شان قانونی نیست. ها؟ از رئیس سازمان امور مالیاتی درخواست می‌کنیم فقط به دادن آمار بسنده نکنند و یک حرکتی برای سرو سامان دادن به این وضعیت بکنند.

درصد اقتصاد کشور از مالیات معاف است. یعنی اینها دیگر مثل پزشک‌ها مجبور نیستند برای فرار از مالیات، بگویند کارتخوان مان خراب است یا کار با کارتخوان را بلد نیستیم یا مثل بعضی از کاسب‌ها به اسم خاله و عمو و عمه کارتخوان ردیف کنند روی پیشخوان‌شان. خیلی شیک و مجلسی معاف هستند و مالیات نمی‌دهند. البته از حق نگذریم بعضی از این ۴۰ درصد که از مالیات معاف هستند معافیت‌شان کاملاً قانونی است. مثلاً هنرمندها و سلبریتی‌هایی که اتفاقاً درآمد خوب و چربی هم دارند از معافیت صافی استفاده می‌کنند و مالیات نمی‌دهند. یک معافیت کاملاً قانونی و بی‌حرف و حدیث که خیلی از مردان ایرانی از آن استفاده کرده‌اند و از سربازی معاف

می‌دهند یا یک کارگر و کارمند که باید ماهی ۵ تومن از حقوق پینح و پونصدی اش را کرایه خانه بدهد هنوز حقوقش به حساب خودش ننشسته مالیاتش را برمی‌دارند. شاهد فرار مالیاتی پزشک و کاسب و... است. خوب در چنین شرایطی نباید هم انتظاری بیشتر از این از مالیات داشته باشیم. در واقع در این وضعیت، مالیات بیشتر از اینکه باعث پر کردن شکاف طبقاتی بین مردم جامعه باشد؛ خودش هم چاقویی دست گرفته و دارد این شکاف را به زبان فارسی سخت نوازش می‌کند. اما کاش فقط درد همین فرار مالیاتی بود که یک جوری با دست‌اندازی، زیر پای چیزی بالاخره متوقفش می‌کردیم. رئیس سازمان امور مالیاتی کشور جدیداً در اظهار نظری گفته است که ۴۰

بیشترش حاصل گرفتن یقه طبقه ثروتمند است. و همین مالیات در اقدامی رایبن هود طور باعث جبران کسری بودجه و کاهش اختلاف طبقاتی می‌شود. اما سهم مالیات از تولید ناخالص داخلی در ایران حدود چهار درصد است. این در حالی است که تعداد هموطنانی که فکر می‌کنند ما ایرانی‌ها مالیات زیادی می‌پردازیم از تعداد کسانی که فکر می‌کنند تلفن روی میز رئیس جمهور امریکا پاناسونیک است هم بیشتر است. البته بخشی از این تصور اشتباه به عملکرد مسئولان مالیاتی برمی‌گردد که به قول سعدی «سگ را گشاده‌اند و سنگ را بسته‌اند». یعنی در شرایطی که مردم برای خرید شازر هزار تومانی هم ۹ درصد مالیات بر ارزش افزوده

وقت جای خالی فرار مهدوی کیا را حس نکردند. چون هروقت تلویزیون را روشن کردند شاهد این بودند که یک کارشناس از فرار مالیاتی حرف می‌زند. متأسفانه نه مریدان تیم ملی فوتبال به فرار مالیاتی اعتماد کردند و اجازه عرض اندام در تیم ملی فوتبال را به او دادند، نه فدراسیون دوو میدانی از ظرفیت فرار مالیاتی برای رقابت با یوسین بولت و کسب مدال در رقابت‌های جهانی و المپیک استفاده کرد. این پدیده با گذشت سال‌ها از فعالیتش به اندازه یک نفس گرفتن و خوردن یک قلوپ آب هم صبر نکرده و مثل اسب رم کرده در حال دویدن است. در کشورهایی پیشرفته حدود ۲۵ درصد درآمد ناخالص داخلی‌شان را مالیات تشکیل می‌دهد. مالیاتی که

از اواسط دهه هفتاد تا اوایل دهه نود تلویزیون را که روشن می‌کردیم مدام شاهد فرار مهدوی کیا در جناح راست تیم ملی یا پرسپولیس و هامبورگ بودیم. مهدی مهدوی کیا آنقدر مشغول فرار بود که گزارشگرهای فوتبال هم اسمش را فراموش کرده بودند. حتی سازمان ثبت احوال چند بار نامه زده بودند که بیا تکلیف اسمت را مشخص کن، بالاخره تو مهدی هستی یا فرار مهدوی کیا؟! اما بعد از بازنشستگی مهدی، با اینکه دیگر کسی نتوانست در جناح راست تیم ملی جای خالی اش را پر کند، مردمی که پای تلویزیون نشسته بودند هیچ



نامدار جوادی

دلت پاک باشه!



مهدی پرنیان

هی عشوگری کنی و یک شهر پشت سر تو هلاک باشد در کوچ به دنبال تو هر روز صد عاشق سینه‌چاک باشد آوازه دلبری مشهور از قزوین تا اراک باشد کوهان شتر به این بزرگی از موی تو شرم‌ناک باشد آن پاشنه‌های کشش تنگت باریک چو رولپلاک باشد از بس رخ و دستان تو پر از کانسیلر و پودر و لاک باشد دیدار تو ترسناک‌تر از «سرگیجه» ی هیچکاک باشد تفریح تو با پسرعموهاست استعمال کراک باشد کارت حرکات جلف و موزون عشقت رپ و جاز و راک باشد یک بوی فرند تو مهندس در شرکت بیستاک باشد آن دیگری از نوادگان «انوره دو بالزاک» باشد هفتاد هزار فالوئر در پیج تو به اشتراک باشد از پخش تمام عکس‌هایت در پیج، تو را چه باک باشد؟ هر کس که کند تو را نصیحت از جانب تو بلاک باشد از فحش و فضحیت و درشتی دائم دهن تو چاک باشد تا جمع کنند آبرویت باید دو سه لیفتراک باشد وقتی که تو در میان جمعی ابلیس در آتتراک باشد نه روسری‌ای به سر ببندی نه بهر تو دین ملاک باشد اعمال و عقاید تو دائم با شرع در اصطکاک باشد

♦♦♦

با این همه از خدا چه ترسی؟ وقتی که دل تو پاک باشد!

دامادی، شغل یا نسب؟! در احوالات دامادها



مجتبی قبادی

داماد از لحاظ لغوی از دو بخش «دا» از داوطلب و «ماد» از ماده یا مؤنث تشکیل شده است. در واقع داماد فردی است مذکر که داوطلب تزویج با فردی مؤنث است (رک خودم). دلم میخواد پر بگیره زغصه آزاد بشه عمری تنها بوده وقتشه دوماه بشه در امثال و حکم نیز داماد حضور قابل توجهی دارد تا آنجا که ضرب المثلی چینی می‌گوید «لیاقت داماد، به قدرت بازوی اوست» یعنی نان بازو را باید خورد. هرچند بازو را نباید هرجایی و برای کسب نان به کار گرفت. امروزه کارکرد ادبی، مثلی و حتی نسبی داماد کم‌رنگ شده و جای خود را به کارکردی سیاسی داده است. به‌عنوان مثال در سپهر سیاسی کشور شاهد عباراتی

صهیونیست‌ها به دنبال خرید جزایر متروکه یونان برای نقل مکان موقت از فلسطین!



سیدمحمدحسین طاهری



شولی رو میگه!



محمدرضا شهبازی

زن اولی سگش را از روی سرسره سُرداد پایین و قربان صدقه‌اش رفت. زن دومی گریه‌اش را با حسرت در آغوشش فشرد و آه کشید. زن اولی همین طور که داشت دوباره سگش را می‌گذاشت بالای سرسره، گفت خب تو هم بذارش سر بخوره. زن دومی گفت مطمئن نیستم نترسه، آخه از وقتی بردم حنجره‌اش رو عمل کردم یک کم از لحاظ روحی حساس شده. زن اولی سگش را پایین سرسره گرفت و گفت من هم وقتی پسر رو خخته کردم، تا به مدت سر نمی‌خورد. زن دومی با تعجب گفت، من فکر کردم سگتون دختر باشه. زن اولی گفت این رو نمیکم، پسر رو میگم، آرمین. زن دومی آهانی پراند و با شرمندگی گفت ببخشید، حواسم نبود. زن اولی سگش را بوس کرد و دوباره گذاشت بالای سرسره و گفت: نه بابا، من ناراحت نمی‌شم دخترم رو با پسرم اشتباه بگیرن، مطمئن شولی هم ناراحت نمیشه با داداشش اشتباه بگیرنش، مگه نه شولی؟ و سگش را سر داد پایین! زن اولی شولی را برداشت و حرکت کرد سمت تاب و زن دومی هم دنبالش راه افتاد. زن دومی گفت: واقعاً مریض داری سخته، اونم عمل جراحی، اون دفعه هم خیلی اذیت شدم. زن اولی گفت: وای، یعنی این دفعه دومی بوده که عملش کردی؟ زن دومی گفت: نه، شوهرم رو میگم، دفعه قبل اون آپاندیسش رو عمل کرد، بعدش یکی دو روز درگیر بودیم. زن اولی سگش را روی تاب گذاشت و هل داد و گفت: وای ببخشید، تو که ناراحت نمی‌شی شوهرت رو با گریه اشتباه می‌گیری؟ زن دومی گفت: من نه، ولی اون به وقتایی ناراحت می‌شه. زن اولی یک کم سرعت تاب را کم کرد تا شولی نترسد و گفت: شوهر حساسی داری پس. زن دومی گفت: نه، اونکه ناراحت نمی‌شه، این ناراحت می‌شه! شوهرم مشکلی نداره اما ماریتا بعضی وقتا ناراحت می‌شه من به شوهرم توجه می‌کنم یا براش غذا میارم و اینا. فسقلی می‌خواد من فقط برای خودش باشم. زن دومی این را که گفت گریه‌اش را بلند کرد و صورتش را به صورتش چسباند و چشمانش را بست و ماریتا را بوکشید. زن اولی سگش را از روی تاب بلند کرد و رفت سمت الاکلنگ و گفت: ولی اینم خوب نیست، باید روی بحث حساسیت حساس باشی. زن دومی که دنبالش راه افتاده بود، گفت: ولی من با چند تا روانشناس حیوانات حرف زدم، گفتن این میزان حساسیت توی گریه‌های این سن طبیعییه. زن اولی برگشت و گفت: نه، شوهرت رو میگم. این مقدار حساس نبودن خوب نیست، ممکنه سرش جای دیگه گرم باشه که حساسیت نشون نمیده. زن اولی چشمک زد و سگش را گذاشت روی الاکلنگ. زن دومی گفت: یعنی میگی ممکنه با په زن دیگه رابطه داره؟ زن اولی کلافه گفت: زن چیه بابا؟ مثلاً ممکنه اونم توی محیل کارش په سگ یا گریه داشته باشه و به تو نگفته باشه! زن دومی که از اشتباهش بور شده بود سرش را انداخت پایین، تشکر و خداحافظی کرد و به بهانه اینکه باید شام درست کند، رفت. زنی از چند متر آنطرفتر از وسط تعدادی زن و مرد و بچه، گفت: خانم شما نمی‌خوای بری؟ بسه دیگه، سگت رو ببر بچه‌هامون بیان بازی کنن. زن اولی که هن و هن کتان سعی می‌کرد سگش را با الاکلنگ بازی دهد و نمی‌شد، سگش را بغل کرد و راه افتاد سمت بیرون محوطه بازی و گفت: مرگ! بیا رفتم، بگید توله‌هاتون بیان بازی کنن. بی فرهنگ‌های عقب‌افتاده. لیاقت‌تون همین چهارتا آهن‌پاره خرابه!